

حقوق بین‌الملل کیفری

وزمینه‌های شکل‌گیری یک سیاست جنایی بین‌المللی*

- دکتر بهزاد رضوی فرد^۱
- استادیار دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

حقوق بین‌الملل کیفری به دنبال حفظ نظم و امنیت بین‌المللی، رفته‌رفته کوشیده تا با فاصله گرفتن از قواعد عرفی، همانند حقوق کیفری داخلی از ابزار داغ و درفش برای مجازات مجرمان بین‌المللی بهره‌برد. به دلیل سختیها و مشکلات مربوط به همکاری کیفری بین‌المللی کشورها، معمولاً روند گذار از یک سیاست کیفری بین‌المللی به یک سیاست جنایی بین‌المللی با کندی مواجه بوده است. کیفرگرایی محض منبث از زرادخانه کیفری داخلی کشورها در کسوت یک سیاست کیفری سرکوبگر و بین‌المللی نمی‌تواند به تنهایی از جرایم بین‌المللی پیشگیری نماید. به ناچار، باید همچنان که حقوق‌های داخلی به این نتیجه رسیدند، با برنامه‌ریزی و کار و تلاش حقوق‌دانان ضمن طراحی، برنامه‌ریزی و بهره‌گیری از رویه‌های قضایی

بین‌المللی و حقوق کیفری داخلی به دنبال جنبشی هماهنگ و همراه باشیم تا به عنوان یک «سیاست جنایی بین‌المللی» واحد و پویا بتوان از وقوع فجایع و کشتار انسانهای بی‌گناه پیشگیری نمود. تحولات و مداخلات دستگاههای مختلف سازمان ملل متحد از جمله شورای امنیت از طرفی و از دیگر سو، تجربه شش مرحله‌ای دادگاههای کیفری بین‌المللی و تلاش برای تعبیه همه ابزارها و فرایندهای کیفری برای چنین دادگاههایی حکایت از نوعی جهانی شدن حقوق کیفری و به تبع آن شکل‌گیری نوعی سیاست جنایی بین‌المللی دارد. پذیرش نوعی نقش قضایی برای شورای امنیت در جریان تشکیل این دادگاهها و از طرفی ظهور ادبیات کیفری داخلی در متون اساسنامه‌ها و مقررات آیین دادرسی و ادله این دادگاهها نشانگر ترسیم تدریجی مختصات یک سیاست جنایی بین‌المللی است که همانند حقوق کیفری داخلی «مسئولیت کیفری فردی» برایش در درجه اهمیت قرار دارد. واژگان کلیدی: حقوق بین‌الملل کیفری، سیاست جنایی بین‌المللی، دادگاههای کیفری بین‌المللی، جهانی شدن حقوق کیفری.

درآمد

شاید اولین قدمها که در راستای شکل‌گیری مراجع بین‌المللی که دربردارنده یک سیاست جنایی نسبی بود، طی معاهده ورسای و در ۲۲ ژوئن ۱۹۱۹ برداشته شد، که در آن زمان، طی ماده ۲۲۷ این معاهده تشکیل یک دادگاه بین‌المللی مرکب از ۵ قاضی را پیش‌بینی می‌کرد. مع الوصف رؤیای قدرتهای بزرگ در برپایی چنین دادگاهی تعبیر نشد.

قدم بعدی، اقداماتی است که از سال ۱۹۲۰، با کار «کمیته مشورتی حقوق دانان» که عهده‌دار تهیه پروژه دادگاه دائمی در راستای عدالت بین‌المللی بود، آغاز شد. این کمیته پیشنهاد می‌دهد که یک دیوان عالی دادگستری بین‌المللی در راستای محاکمه جرایمی که منجر به نقض عمومی بین‌المللی یا قوانین فراملی شده‌اند، تحت اشراف مجمع عمومی سازمان ملل یا شورای امنیت، تشکیل گردد. که البته این پیشنهاد چند ماه بعد توسط مجمع عمومی سازمان ملل رد شد (Hervé, 2003: 621).

مرحله سوم این فرایند تشکیل دادگاه نورنبرگ و توکیو است که در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ و به ضرورت وقایع ناشی از جنگ دوم جهانی شکل گرفت. البته این

دو دادگاه بیشتر معرف یک دادگاه نظامی بین‌المللی محسوب می‌گردند. اعتقاد بر این است که به کار بردن پسوند «بین‌المللی» برای این دو دادگاه کمی زیاد به نظر می‌رسد! چرا که در واقع این دادگاه به تعبیر برخی مورخان و حقوق‌دانان، دادگاه پیروزمندان جنگ بود و از لحاظ محدوده جغرافیایی بیشتر ویژه محاکمه جنایتکارانی بود که قربانیان آنها اغلب در کشورهای اروپایی حضور داشتند.

مرحله چهارم زمانی است که در سال ۱۹۸۴ سرانجام مجمع عمومی سازمان ملل «کمیسیون حقوق بین‌الملل» را دعوت به بررسی امکان تأسیس یک نهاد قضایی کیفری و به ویژه تأسیس «یک شعبه کیفری» برای «دیوان دادگستری بین‌المللی» می‌نماید. با این همه نه حمایت‌های مقدماتی کمیسیون و نه مقررات ماده ششم (VI) کنوانسیون نسل‌کشی (۱۹۴۸) در خصوص یک «دادگاه جنایی بین‌المللی» جامعه عمل به خود نپوشیدند (Ibid.). در سال ۱۹۸۹ میلادی با فروپاشی دیوار برلین و پایان جنگ سرد مجمع عمومی سازمان ملل از کمیسیون حقوق بین‌الملل درخواست کرد که «مسئله تشکیل یک دادگاه کیفری بین‌المللی» را بررسی نماید. اما باز هم این تلاش در حوزه کارهای مقدماتی و کارشناسی با موانعی مواجه شد و مسکوت ماند. مرحله پنجم تأسیس دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق است که به دلیل وقایع اسفبار کشتار مسلمانان بوسنی و هرزه‌گوین توسط صربها، در کشور جمهوری فدرال یوگسلاوی شکل گرفت. این دادگاه که شاید بتوان از آن به عنوان اولین سمبل یک دادگاه کیفری بین‌المللی یاد کرد، در سال ۱۹۹۳ میلادی و با قطعنامه شماره ۸۲۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد پایه‌گذاری شد.

در مرحله ششم و به فاصله یک سال یعنی ۱۹۹۴ به علت وقوع نسل‌کشی لجام‌گسیخته در کشور آفریقایی رواندا و با مداخله شورای امنیت سازمان ملل متحد، طی قطعنامه شماره ۹۵۵، دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا شکل گرفت.

نهایتاً با پیگیری فعالیتهای ناکام صورت‌گرفته در سالهای ۱۹۸۹، و با تشکیل کنفرانس بین‌المللی رم در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ اساسنامه «دیوان کیفری بین‌المللی»^۱

1. La cour pénale internationale.

به عنوان اولین نهاد کیفری واقعی تصویب و این دادگاه شکل گرفت. البته به زعم برخی نویسندگان تسریع در روند ایجاد و شکل‌گیری دیوان کیفری بین‌المللی مرهون حوادث فوق یعنی فروپاشی دیوار برلین، جنایات ارتكابی در یوگسلاوی و نسل‌کشی رواندا می‌باشد (Pierre, 2002: 46). از طرفی برخی دیگر از حقوق‌دانان ضمن تأیید شکل‌گیری مرحله عطف و تحولات ناشی از شکل‌گیری دادگاههای کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و رواندا، معتقدند این رشته یعنی «حقوق کیفری» در صحنه بین‌المللی تا سال ۱۹۹۰ نقش جدی به عهده نداشت (Michel, 2002: 125). با مقدمات پیش‌گفته به نظر می‌رسد کم و بیش می‌توان از یک سیاست جنایی بین‌المللی در حال شکل‌گیری سخن به میان آورد.

بند اول: جهانی‌شدن و لزوم شکل‌گیری سیاست جنایی بین‌المللی
 «جهانی‌شدن»^۱ یا «جهانی‌سازی»^۲ حکایت از تحولی شگرف دارد که تمامی زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و به ویژه حقوقی را در بر گرفته است. این مفهوم در دهه ۱۹۸۰ در فضای سیاسی - اجتماعی غرب پدیدار شد و گسترش یافت تا آنجا که دبیر کل وقت سازمان ملل اعلام کرد: «تمامی جهان به عصر جهانی‌شدن وارد شده است». کاربرد این اصطلاح در واقع به کتاب اول «مارشال مک لوهان» با عنوان «جنگ و صلح در دهکده جهانی» برمی‌گردد. از آنجا که حقوق کیفری و حقوق کیفری بین‌المللی هم قطعاً متأثر از این پدیده خواهند بود، به تأثیرگذاری این جریان بر این دو محدوده اشاره‌ای خواهیم نمود.

الف. جهانی‌شدن حقوق کیفری

در ابتدا به کارگیری اصطلاح جهانی‌شدن در عرصه‌های مختلف و برای اغراض متفاوت بوده است. اما سرمنشأ همه در ابتدا یک پدیده اقتصادی مرتبط با «جهانی‌سازی» بازار است. در واقع می‌توان گفت وجود یک بازار آزاد با ابعاد جهانی، موتور

1. Mondialisation.
 2. Globalisation.

قدرتمند جهانی شدن حقوق می‌باشد (Loic Cadet, 2004: 908). از همین روست که یکی از شروط ضروری امنیت معاملات بین‌المللی عبارت از هماهنگ‌سازی صلاحیت بین‌المللی محاکم کشورهای مختلف می‌باشد. امروزه اقتصادهای جهان چنان به هم گره خورده‌اند که بروز یک بحران حتی در کشوری کوچک به سرعت دامنگیر سایر کشورهای جهان می‌شود.^۱ قوانین و مقررات ملی رفته‌رفته جای خود را به قوانین و مقررات بین‌المللی می‌دهند، به صورتی که سازمانهای بین‌المللی عهده‌دار بسیاری از وظایف سازمانهای ملی در کشورها خواهند شد.

یکی از موانع مهمی که به تعارض با جهانی شدن حقوق کیفری برمی‌خیزد، اصل حاکمیت کیفری^۲ دولتهاست. چون همان‌گونه که می‌دانیم، حاکمیت کیفری هر دولت انحصاری و مختص خود اوست^۳ و آن را چون بخشی از قدرت و حاکمیتش می‌باشد، با چیزی تعویض نمی‌کند مگر منافعی عایدش گردد (op. cit.).

علاوه بر حاکمیت کیفری، قواعد ماهوی و شکلی کیفری هستند که در واقع بخشی از فرهنگ حاکم یک کشور محسوب می‌گردند. به همین دلیل در باب تحولات فرهنگی ناشی از جهانی شدن دو گروه خوش‌بینان و بدبینان شکل می‌گیرند. گروه اول به چشم‌انداز فرایند جهانی شدن اعتقاد دارند و ایمان دارند که جهانی شدن اولاً دنبالهٔ تحولات تاریخ بشری است و از طرفی این تحولات منجر به پدید آمدن گونه‌ای فرهنگ جهان‌شمول نمی‌شود. بلکه خاص‌گرایی و تنوعات فرهنگی را دامن می‌زند (ربانی، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۱۵-۴۴/۲۱۶). اما گروه دوم معتقدند؛ گونه‌ای فرهنگ واحد جهانی در حال شکل‌گیری است؛ فرهنگی که

۱. جالب اینکه بحران مالی آمریکا، اروپا را هم در بر گرفت. به علاوه امروز در جدیدترین حوادث، موج بیداری و آزادی‌خواهی در کشورهای اسلامی علیه دیکتاتورهای وابسته نیز نمونه‌ای از این جریان می‌باشد.

2. Souveraineté pénale.

۳. مسئلهٔ حاکمیت کیفری که معمولاً می‌تواند منجر به «مسئولیت کیفری کشورها» گردد. از نظر برخی حقوق‌دانان آن قدر بااهمیت است که از آن تحت عنوان «آرمان‌شهر بین‌المللی» یاد کرده‌اند. با این حال گسترش روزافزون دادگاههای کیفری بین‌المللی و به عبارتی نیروی بین‌المللی کردن و همکاری بین‌المللی به گونه‌ای جدی و قوی شده که حتی در حال بازتعریف مفهوم «حاکمیت کشورها» است.

می‌توان آن را آمریکایی یا غربی نامید. این فرهنگ جهانی نوپدید مبلغ سرمایه‌داری جهانی و لیبرال دموکراسی غربی است (همان: ۴۱).

به هر حال این مشکل بر سر راه جهانی شدن حقوق کیفری هم وجود دارد. لذا مونتسکیو (۱۷۴۸) می‌گوید: «قوانین باید آن‌چنان خاص ملتی باشند که برای آنها وضع شده‌اند به گونه‌ای که به طور اتفاقی بتوانند برای یک ملت دیگر مناسب باشند». مع الوصف با توجه به افزایش روزافزون بزهکاری در تمام کشورها، قانون‌گذاران ناگزیر از واکنش مشابه در برابر پدیده بزهکاری هستند. لذا مثلاً حتی در نظام حقوقی کشور مسلمانی همچون ایران بنا به اقتضات زمانی، گاهی تغییرات و تحولاتی در نظام قوانین کیفری ماهوی پدیدار می‌گردد، گو اینکه در حال همراه شدن با برخی تحولات بین‌المللی حقوق بشر است. مثلاً فتوای مقام معظم رهبری در سالهای اخیر در خصوص برابری دیه فرد مسلمان و غیر مسلمان در موارد قتل و جرحهای غیر عمدی یکی از این موارد می‌باشد.^۱ باید گفت این همراهی بیشتر مبتنی بر ظرفیت ذاتی احکام اسلام برای جهانی شدن می‌باشد، تا نوعی انفعال در برابر جهانی شدن مبتنی بر لیبرالیسم.

به هر ترتیب یکی از ویژگیهای مهم دیگر جهانی شدن نزدیکی نظامهای کیفری ملی است. به گونه‌ای که این نظامها روز به روز در دو محور در حال نزدیکی به هم هستند. یکی در محدوده آیین دادرسی کیفری^۲ و دیگری در محدوده کیفرشناسی.^۳ از این رو، امروزه تقریباً تمامی قوانین آیین دادرسی کیفری، به طور مشخص، مدت تحت نظر قرار دادن و بازداشت موقت را مشخص نموده‌اند و از طرفی نسبت به مسئله بازداشت موقت روز به روز بیشتر بدبین می‌شوند. در خصوص مجازاتها نیز به نظر می‌رسد بیش از پیش به سوی نوعی هماهنگ‌سازی و شبیه‌سازی نظامهای کیفری پیش می‌رویم. به عنوان مثال می‌توان در این زمینه به دو موضوع اشاره نمود، یکی مربوط به استفاده اغلب کشورهای جهان از مجازات سالب آزادی یا حبس و

۱. ر.ک: برابری دیه مسلمان و غیر مسلمان در: <www.saanei.org>.

2. Procédure penal.

3. Pénologie.

دیگری جنبش لغو مجازات مرگ (اعدام) در اغلب کشورهاست. لذا تا آغاز هزاره سوم ۷۳ کشور مجازات اعدام را به طور کامل لغو و ۱۳ کشور نیز کیفر مرگ را برای مجازات جرمهای رایجی مانند قتل عمد حذف نموده ولی آن را کماکان برای جرمهای سیاسی یا نظامی اجرا می‌کنند. همچنین ۲۳ کشور نیز در عمل آن را لغو نموده و طی ده سال گذشته کسی را اعدام نموده‌اند (رایجیان اصل، ۱۳۸۳: ۱۲۱-۱۲۲).

در هر صورت به نظر می‌رسد فرایند جهانی شدن حقوق کیفری به طرز گسترده‌ای از پهنه حقوق داخلی آغاز شده است (Pradel, 2003: 325). بدیهی است از آنجا که همواره حقوق داخلی کشورها بستری آزمایشی برای تحولات بعدی حقوق کیفری بین‌الملل محسوب می‌گردند، این قلمرو نیز متأثر از این فضا خواهد شد. به عبارتی می‌توان گفت حقوق کیفری داخلی و حقوق کیفری بین‌المللی در یک فرایند دو سویه، هر دو هم از پدیده جهانی شدن تأثیر می‌پذیرند و هم تأثیرپذیریشان از یکدیگر، فرایند جهانی شدن را تسهیل می‌نماید. بدون شک این گونه تغییر و تحولات اولیه در حقوق کیفری داخلی زمینه را برای پذیرش آسانتر فرایند جهانی شدن حقوق کیفری بین‌الملل فراهم تر می‌نماید.

البته فرایند جهانی شدن با جهانی سازی متفاوت است؛ به گونه‌ای که جهانی شدن، پروسه و فرایندی تدریجی است و جهانی سازی یک پروژه است و هدفش ارائه راهکارها و اصولی است که فرایند جهانی شدن را تسهیل می‌نماید. به علاوه مسیر جهانی سازی برخلاف جهانی شدن از بالا به پایین یعنی از رأس هرم اتفاق می‌افتد. از دیگر سو جهانی سازی همیشه متأخر از جهانی شدن است (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۳). با این اوصاف به نظر می‌رسد شکل‌گیری نهادهای کیفری بین‌المللی مانند دادگاههای پیش گفته و یا حتی شکل‌گیری یک نوع سیاست جنایی بین‌المللی ضمن اینکه ابزار جهانی سازی محسوب می‌گردند همزمان منجر به پذیرش جهانی شدن حقوق کیفری می‌گردند.

ب. جهانی شدن حقوق کیفری بین‌الملل

حوزه حقوق بین‌الملل به دلیل نزدیکی با آرا و آموزه‌های فراملی، چند قدمی از

حقوق کیفری داخلی به مسئله جهانی شدن نزدیک‌تر است. وقایع و حوادث بین‌المللی از آنجا که معمولاً قضاوت تمامی مردمان و اندیشمندان جهان را به چالش می‌کشد، بستر مناسب‌تری برای تفاهم و هماهنگ‌سازی دارد. در پروژه «اعلامیه همبستگی»^۱ که در دوم آوریل ۲۰۰۳ در پارلمان اروپا و توسط «مجمع علمی بین‌المللی اخلاق و سیاست» مطرح شد، چهار دستورالعمل ارائه شده است (Delams-Marty, 2004: 785).

- گسترش مجموعه حقوق اساسی افراد و معرفی آن به نسلهای آینده و پیشرفت این حقوق در حوزه‌های ضروری در بستر یک جامعه دموکراتیک همراه با رعایت نظم عمومی ملی و «فراملی».

- به رسمیت شناختن این امر که در اختیار داشتن یک «قدرت جهانی» با ماهیت اقتصادی، عملی، رسانه‌ای و مذهبی و فرهنگی، مستلزم ایجاد یک «مسئولیت جهانی» و تسری آن به تمام حوزه‌های تأثیر این قدرت می‌باشد.

- تشویق و ترغیب دول حاکم در به رسمیت شناختن ضرورت ادغام نظم عمومی بین‌المللی با دفاع از منافع مشترکی که ضرورتاً نقش پایه‌ای دارند.

- و سرانجام تسهیل پیشرفت نهادهای معرف «جامعه بین‌المللی منطقه‌ای» و در عین حال و همزمان تقویت «جامعه جهانی» با ظهور نوعی «شهروندی جهانی» برای اجرای یک سیاست مشترک جهت تنظیم جریان‌ات بین‌المللی و پیشگیری از خطرات و همچنین «کیفر جرایم بین‌المللی».

تأمل در مراحل چهارگانه بالا به ویژه در انتهای بند آخر حکایت از تلاش نهادهای منطقه‌ای برای نوعی مبارزه همگانی و جهانی با بزهکاری در سطح بین‌المللی دارد. در همین راستا و در ادامه جهانی شدن حقوق کیفری داخلی کشورها، کم‌کم جرایمی شکل گرفته‌اند که جنبه فراملی دارند. لذا در مقایسه با جرایم ملی مانند قتل یا سرقت که دارای تعریف ملی بوده و بدین ترتیب از یک سیستم حقوقی به سیستم حقوقی دیگر می‌توانند متفاوت باشند، «جرایم علیه بشریت»

1. Déclaration d'interdépendance.

در تمام سطح کره زمین به صورت واحدی خود را نشان می‌دهند. در کنوانسیون رم ۱۹۹۸ جرایم علیه بشریت کلاً در قالب جرایم جنگی مشخص می‌شوند. اما در عوض مفهوم بشریت تا کنون به طریق دیگری جز احصای مصادیق آن، تعریف نشده است (روح‌الامینی، ۱۳۸۴: ۵).

بنابراین به نظر می‌رسد یک بُعد جهانی شدن حقوق کیفری بین‌الملل، جرم‌انگاری جرایم فراملی است که این مورد به ویژه امروزه توسط اساسنامه دادگاههای کیفری بین‌المللی اختصاصی و همچنین «دیوان کیفری بین‌المللی» در شرف وقوع است.

بخش دیگر جهانی شدن حقوق کیفری بین‌الملل به شکل‌گیری نهادها و محاکم بین‌المللی جهانی شده برمی‌گردد. از این رو، در این حوزه نگاهها معطوف به نوعی محاکم جهانی خواهد بود. دادگاههایی که پیدایش آنها حدود یک قرن به تأخیر افتاده بود. ایده تشکیل این دادگاهها از زمان معاهده ورسای (۱۹۱۹) وجود داشت، اما به دلیل مشکلات مستمر و تنگاتنگ میان جهانی شدن غیر مؤثر و حاکمیت امپریالیستی، به بن‌بست رسیده بود.

به هر ترتیب نکته‌ای اساسی که در خصوص جهانی شدن حقوق کیفری بین‌الملل وجود دارد عبارت از این است که حقوق کیفری حامل یک بعد اخلاقی است که قادر است بین ارزشهای تجاری و غیر تجاری تعادل ایجاد نماید و در حل تناقض «جهانی شدن اقتصاد» و «جهانی شدن حقوق بشر» مشارکت نماید. اما از طرفی همین فرضیه ممکن است از جهتی هم ابهام‌برانگیز باشد، چون حقوق کیفری را در خط مقدم جهانی شدن قرار می‌دهد، در حالی که «حقوق مجازات» که از دوران مدرن به عنوان علامت و نشان حاکمیت کشورها پذیرفته شده به طور اساسی توسط اصل سرزمینی بودن حقوق جزا محدود شده است. جهانی شدن که حاکمیت کشورها و اصل سرزمینی بودن را مراعات نمی‌کند، توسط بسیاری به عنوان علامت و نشان حقوق پسامدرن^۱ پذیرفته شده است. در واقع هنجارهای کیفری به مرور، بین‌المللی

1. Poste moderne.

می‌شوند و آنگاه با دیوان کیفری بین‌المللی پس از تجربه دادگاههای کیفری بین‌المللی اختصاصی (ad-hoc) به عنوان اولین تجربه محاکم جهانی دائمی واقعی، متجلی می‌گردد (Delmas-Marty, 2004: 1-2). بنابراین امروزه با شکل‌گیری دیوان کیفری بین‌المللی باید به جای «عدالت کیفری بین‌المللی» که با دادگاههای نورنبرگ و توکیو و دادگاههای کیفری بین‌المللی اختصاصی متجلی می‌شوند، «عدالت کیفری جهانی»^۱ را به کار ببریم. حال باید دید که بستر این عدالت کیفری چگونه و در کجا شکل می‌گیرد.

بند دوم: سازمان ملل متحد و زمینه‌های تدوین یک سیاست

جنایی بین‌المللی

به نظر می‌رسد اندیشه تدوین یک سیاست جنایی بین‌المللی فراگیر اول بار از لابه‌لای راهبردهای تدوین‌شده توسط سازمان ملل متحد برای مبارزه با جرم در مفهوم کلی‌اش و مبارزه با جنایات بین‌المللی در مفهوم خاصش قابل کشف و تشخیص باشد. در این مورد پس از گذار از ارائه تعریف برای سیاست جنایی باید دید چه مصادیقی از سیاست جنایی بین‌المللی در متون بین‌المللی و اسناد مرتبط به چشم می‌خورد و ویژگی آنها چیست.

الف. تلاش برای تعریف سیاست جنایی بین‌المللی

معتقدیم در این راستا در جامعه علمی حقوق کیفری، بحث در مورد سیاست جنایی در بعد داخلی‌اش هنوز یکی از جدیدترین و جوان‌ترین مباحث می‌باشد چه رسد به تعریف آن. این اصطلاح در اواخر قرن هیجدهم میلادی و با تلاشهای «فونر باخ» آلمانی، برای هدایت‌مند و غایت‌مدار کردن برخورد و مبارزه با جرم ابداع شد. اصطلاح «سیاست جنایی» بیشتر در کشورهای که سیستم حقوقی رومی-ژرمنی دارند رواج یافته و لذا در کشورهای آنگلو ساکسون چندان استقبال از آن نشده است (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۱).

1. La justice mondiale.

۱. تعریف مضیق و موسع سیاست جنایی

فوتر باخ در کتاب «حقوق کیفری» سیاست جنایی را «مجموعه شیوه‌های سرکوب‌کننده‌ای که دولت با توسل به آنها علیه جرم واکنش نشان می‌دهد» تعریف نموده است. این تعریف منطبق بر عنوان «سیاست کیفری» است. چرا که سیاست جنایی بنا بر اندیشه او قهرآمیز و تنبیهی است، جنبه رسمی و دولتی دارد، فقط به مبارزه علیه جرم می‌پردازد و پیشگیری از جرم صرفاً با سرکوبی و اجرای مجازات محقق می‌گردد (لازرژ، ۱۳۸۲: ۱۱). فون لیست سیاست جنایی را «به کارگیری حقوق کیفری از نقطه نظر مبارزه مؤثر علیه بزه» می‌داند. و ژرژ لواسور نیز آن را «حقوق جزایی در حرکت، حقوق جزایی ساخته و پرداخته شده از توده‌ای نامشخص از مقررات قانونی، آیین‌نامه‌ای و غیره» تعریف می‌کند. ویژگی مجموعه تعاریف مضیق سیاست جنایی این است که اغلب عنصر بزه، بزهکاری، واکنش سرکوبگرانه، پیشگیرانه یا اصلاحی، از طریق مراجع دولتی به عنوان مبانی سیاست جنایی مورد توجه قرار گرفته‌اند (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۵).

تعریف موسع سیاست جنایی تابع تغییرات و تحولاتی است که در طول سالیان گذشته، همزمان با تحولات حقوق کیفری، در قلمرو این مفهوم پدیدار شده است. لذا این دیدگاه «سیاست جنایی» به مثابه یک گرایش علمی جدید با حیطة خاص خودش مطرح می‌شود. برخی نویسندگان در تعریف خود از سیاست جنایی می‌گویند: «یک تأمل و تفکر معرفت‌شناسانه درباره پدیده مجرمانه، درک این پدیده و وسایلی است که برای مبارزه بر ضد رفتارهای حاکی از انحراف یا بزهکاری به اجرا گذاشته می‌شود. سیاست جنایی یک راهبرد حقوقی و اجتماعی مبتنی بر گزینه‌های سیاسی، برای پاسخ‌دهی همراه با واقع‌بینی به مسائل ناشی از پیشگیری و سرکوبی پدیده مجرمانه در معنای وسیع آن است» (لازرژ، ۱۳۸۲: ۴۲).

در عوض عده‌ای دیگر معتقدند که «سیاست جنایی مجموعه روشهایی است که بدان وسیله بدنه جامعه پاسخهای خود را به پدیده مجرمانه سامان‌دهی می‌کند». (Delmas-Marty, 1992: 13). به نظر می‌رسد تعاریف موسع بیشتر، نوعی گرایش معرفت‌شناسانه و جامعه‌شناختی دارند و با تعمیم مسئله مبارزه همه‌جانبه با جرم به

کل اجتماع در صدد طراحی نگاهی همه‌جانبه نسبت به مسئله بزهکاری هستند. در هر صورت برای نیل به یک تعریف ولو نسبی در این مرحله باید به پارادایمها یا رویکردهای شکل‌دهنده اندیشه سیاست جنایی هم توجه نمود.

۲. پارادایمها و رویکردهای تعاریف

۱-۲. ایدئولوژی امنیت‌گرا

اگرچه نفس این عنوان^۱ برخاسته از فضای حقوقی و قضایی فرانسه است و اساساً مبنای شکل‌گیری آن به جریان افزایش جرایم «کوچک» و جرایم «متوسط» - که با بحران اقتصادی، بیکاری و مسائل واقعی ناشی از اشتغال سروکار دارد - برمی‌گردد (لازرر، ۱۳۸۲: ۵۲)، با این حال هدف این است که بررسی شود آیا در تعریف یک سیاست جنایی بین‌المللی باید امنیت‌گرا بود یا بر اساس ایدئولوژی «بازپذیری» باید جهت‌گیری نمود؟ ایدئولوژی امنیت‌گرا اصولاً طرفدار سرکوبی و شدت عمل کیفری است. یعنی به محض احساس ناامنی و اثبات وجود آن، که معمولاً تشخیص و تأیید آن هم «افکار عمومی» است، ابزار سرکوب و شدت عمل کیفری باید وارد شود. به عنوان مثال قانون مشهور به «امنیت و آزادی» مصوب ۲ فوریه ۱۹۸۱ در فرانسه نمونه‌ای از گرایش به این ایدئولوژی است که هدف از تصویب آن اطمینان دادن به افکار عمومی نگران و حفظ انسجام اجتماعی بوده است (همان).

۲-۲. ایدئولوژی بازپذیری

در این اندیشه، سعی بر این است تا میان اقدامات سرکوبگرانه و پیشگیرانه با موقعیت مرتکب عمل منحرفانه و مجرمانه انطباق برقرار گردد. این سیاست جنایی که نام دیگرش «سیاست جنایی مشارکتی» است، بیش از دل‌نگرانی و احساس ناامنی شهروندان به همبستگی توجه دارد. البته این نوع گرایش به احساس امنیت و حقدار بودن شهروندان از آن احترام می‌گذارد، اما مبنایش بر این اصل استوار است که امنیت بیشتر، تنها از ترکیب و اتحاد آگاهانه پیشگیری، ضمانت اجرا (مجازات) و

1. Idéologie sécuritaire.

بازپذیری بزهدکار به وجود خواهد آمد (لازرر، ۱۳۸۲: ۵۴-۵۵). حال بدیهی است اگر بخواهیم تعریفی از سیاست جنایی بین‌المللی بدهیم علاوه بر روشن نمودن موضعمان در قبال این دو ایدئولوژی باید وصف «بین‌المللی» بودن را هم روشن کنیم. منظور از عنوان «بین‌المللی»، صحنه حقوق کیفری بین دولتهاست. بنابراین سؤال از سیاست جنایی کیفری بین‌المللی، سؤال از وجود یا عدم یک سیاست مدون، هدفمند، کارآمد و برنامه‌ریزی شده جهت سرکوبی و پیشگیری از جرایم و جنایات بین‌المللی است. به محض طرح این اندیشه پای سازمان ملل به عنوان متولی حقوق کیفری بین‌الملل به مسئله باز می‌شود.

به هر ترتیب نگارنده معتقد است، شاید بتوان گفت: «سیاست جنایی بین‌المللی» عبارت است از «ریشه‌یابی و جستجوی علت‌شناسانه در خصوص جرایم و جنایات بین‌المللی و ناامنیهای منطقه‌ای و پیش‌بینی و به کارگیری ابزار و وسایل راهبردی در جهت پیشگیری، مبارزه و مدیریت بحرانهای بین‌المللی». لازم به ذکر است که علی‌رغم به کارگیری برخی عناوین مانند «سیاست کیفری بین‌المللی» یا «سیاست کیفری اروپایی» در بعضی از متون حقوقی و کتب، هنوز تعریفی در خصوص عبارت فوق ارائه نشده است (حسینی‌نژاد، ۱۳۷۴: ۲۴۵).

ب. نهادهای سیاست جنایی بین‌المللی هماهنگ‌کننده

نهاد سازمان ملل متحد یکی از ساختارهای در نظر گرفته‌شده برای تنظیم روابط بین‌الملل، در قرن بیستم می‌باشد. در قرون پیش از قرن بیستم، ابزارهای اساسی جهت برقراری ارتباطات بین‌المللی عبارت بود از معاهدات، مأموریت‌های دیپلماتیک و کنگره‌ها. پدیده سازمان ملل در ابتدا به گونه‌ای معتدل و محدود شکل گرفت (Charles, 1974: 5). پس از گسترش ارتباطات و نزدیکی ملل و لزوم همکاری بیشتر و بعد از جنگ اول جهانی، «جامعه ملل» پا به عرصه وجود گذاشت. این جامعه نقطه شروع رسمی‌اش به ۱۰ ژانویه ۱۹۲۰ یعنی پس از معاهده صلح ورسای برمی‌گردد. جامعه ملل ۴۹ عضو داشت و فرانسه، ایتالیا، ژاپن و بریتانیای کبیر اعضای دائمی آن بودند. بعدها در سال ۱۹۳۶ نیز آلمان به آنها پیوست. ۲۵ سال (از سال ۱۹۲۰ تا

۱۹۴۵) دوران فعالیت این سازمان، تجربه بسیار خوبی بود اما نارساییهای آن موجبات انحلالش را فراهم آورد. یکی از بارزترین ضعفهای «جامعه ملل» عدم ممنوعیت جنگ بر طبق میثاق نامه‌اش بود.

پس از آن سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ در پی کنفرانس سانفرانسیسکو به وجود آمد و منشور سازمان ملل متحد در ۲۵ ژوئن همان سال به اتفاق آرا به تصویب کشورهای شرکت کننده رسید. این منشور دارای ۱۹ فصل و ۱۱۱ ماده است (Ibid.: 12). سازمان ملل متحد دارای ۶ رکن اصلی است. مجمع عمومی، شورای امنیت، دیوان دادگستری بین‌المللی، شورای اقتصادی اجتماعی، شورای قیومت، دبیر کل و دبیرخانه (Manuel, 2002: 191-208). طبیعی است که در پی افزایش حجم و نرخ جرایم، سیاست جنایی بین‌المللی به نوعی شکل گرفت. و دولتها پس از اینکه جرایم در سطح کشورهای مختلف به طور فزاینده‌ای زیاد شد تصمیم گرفتند که به شکل منطقه‌ای و جهانی با آن مبارزه کنند. در بعد بین‌المللی از دو دسته نهادهایی که در مبارزه با جرم مشارکت دارند می‌توان نام برد (نجفی ابرندآبادی، ۷۱-۱۳۷۰: عناوین ۶۲-۶۴). دسته اول نهادهای غیر رسمی همچون انجمن بین‌المللی حقوق کیفری، جامعه بین‌المللی جرم‌شناسی و انجمن بین‌المللی دفاع اجتماعی می‌باشند. دسته دوم که نهادهای رسمی را در بر می‌گیرد، وابسته به سازمان ملل متحد محسوب می‌گردند:

- کمیته سازمان ملل متحد برای پیشگیری از جرم و درمان و اصلاح مجرمان: این کمیته در سال ۱۹۴۸ تشکیل شد و تشکیل آن نشان‌دهنده پذیرش مفهوم موسّع سیاست جنایی از سوی سازمان یادشده می‌باشد. این کمیته که هر چهار یا پنج سال یک بار تشکیل می‌گردد، در سال ۱۹۵۵ طی قطعنامه‌ای اصول کلی سیاست جنایی را برای کشورهای عضو تبیین نمود. در بخشی از این قطعنامه اشاره شد که «مجازات و شیوه اجرای آن باید انسانی گردد. باید به شخصیت مجرم در مراحل تحقیق، حکم و اجرای حکم توجه داشت و بالاخره اینکه باید برای اصلاح و درمان مجرمان تلاش کرد» (همان).

- مؤسسه تحقیقات دفاع اجتماعی سازمان ملل متحد: این مؤسسه در سال ۱۹۶۸ تأسیس گردید و هدفش انتقال نتایج مطالعات خود به کشورهای عضو در مورد

جرم و بزهکاری و ایجاد هماهنگی میان تحقیقات مختلف علمی و اجرای سیاست جنایی کشورهای عضو می‌باشد. این مؤسسه در سال ۱۹۸۹ به «مؤسسه تحقیقات بزهکاری بین منطقه‌ای» سازمان ملل متحد تغییر نام داد (همان). همچنین در سطح منطقه‌ای نیز نهادی مانند «کمیته اروپایی درباره مسائل جرم» تأسیس شد که هدف آن اعمال نتایج تحقیقات در جرم‌شناسی و سیاست جنایی در کشورهای عضو بوده است. به نظر می‌رسد نگاه تمامی این نهادها و مؤسسات بین‌المللی از بیرون به درون معطوف شده و همواره سعی دارند با ایجاد هماهنگی بین کشورهای عضو سازمان ملل متحد، مسئله سیاست جنایی را هماهنگ نمایند. چه بسا با بالا بردن شاخصهای یک سیاست جنایی هماهنگ در سطح جهانی بتوان از بحرانهای منطقه‌ای و بین‌المللی نیز جلوگیری نمود. اما آنچه که در این قسمت مورد اشاره و توجه ما قرار خواهد گرفت نگاهی فراتر از این نهادهاست. به این معنا که سازمان ملل متحد در بطن خود با منشور ملل متحد موجود و دستگاههای نظارتی و امنیتی مثل مجمع عمومی و شورای امنیت، تا چه حد قابلیت پیشگیری و مدیریت بحرانهای خطرناک بین‌المللی را دارد. چرا که زمانی که مثلاً فجایعی مانند حوادث بوسنی و هرزه‌گوین، رواندا و سیرالئون یا کامبوج اتفاق افتاد دیگر نقش نهادهای آموزشی یا ترویجی سیاست جنایی تا حدودی کمرنگ شده و این سازمان ملل است که باید با ابزارهای قانونی خود مستقیماً دخالت نماید.

ج. سیاست جنایی تقنینی بین‌المللی

گفته شده که حقوق کیفری در سطح گسترده‌ای از قانون جزا فراتر می‌رود (لازرز، ۱۳۸۲: ۹۴). پس چندان غیر معمول نخواهد بود اگر در مجموعه مقررات و متون حقوق بین‌المللی به دنبال یک سیاست جنایی بگردیم. سیاست جنایی‌ای که بتواند مسئله ضمانت اجراها و مجازاتها را در سطح بین‌المللی تبیین و سازماندهی نماید. بدین ترتیب سیاست جنایی دارای کل شبکه‌های ضمانت اجرا، استراتژی و راهبردی افتراقی محسوب می‌شود که هسته اصلی آن قانون جزاست. لذا ما با بررسی کلی و

در حیطه نرم‌افزاری (قوانین) و سخت‌افزاری (دستگاه‌های عملیات در مواقع بحرانی بین‌المللی) بر آنیم تا حدود - حداقل - فرضی این سامانه را بکاویم.

۱. حیطه نرم‌افزاری و قوانین

منظور از این حوزه، اسناد و اندیشه‌هایی هستند که معمولاً نوعی سیاست جنایی بین‌المللی را ترویج یا زمینه شکل‌گیری آن را فراهم می‌نمایند.

۱-۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر: اهمیت این اعلامیه در چهار محور خلاصه می‌گردد (هنکین، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۰۵-۲۰۶/۴۰)؛ تبدیل یک تفکر فلسفی کم‌ارزش (حقوق طبیعی) به یک آرمان برتر سیاسی، تعریف حقوق بشر در قالبی آمرانه و قانونی، جهانی‌سازی حقوق بشر و نهایتاً تبدیل اموری که در صلاحیت داخلی و انحصاری کشورها قرار داشت به اموری بین‌المللی. در واقع باید این اعلامیه را نخستین سند در زمینه حقوق بین‌الملل بشری دانست. پس از ۱۸ سال مباحث طولانی و مذاکرات مفصل، نهایتاً اعلامیه در قالب دو میثاق یعنی میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی (ICESCR) تبدیل به هنجارهای الزام‌آور شد، اما آن اشکالات و ابهامات کاملاً از بین نرفت.

نکته حائز اهمیتی که مسئله حقوق بشر را به حقوق کیفری پیوند می‌زند، این است که «حقوق بشر» می‌تواند جزء قواعد آمره (jus cogens) محسوب شود. از این رو برخی حقوق‌دانان معتقدند اگر حقوق بشر به راستی با کرامت انسانی آمیخته است، رعایت این حقوق باید به عنوان تکلیفی که بر آید یک قاعده آمره حقوق بین‌المللی است، بر عهده همه دولت‌ها باشد (رضایی‌نژاد، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۰۵-۲۰۶/۵۵). در مقدمه این اعلامیه، به گونه‌ای به نابسامانی سیاست جنایی در سال‌های قبل اشاره شده و می‌گوید: «از آنجا که نادیده گرفتن و تحقیر حقوق بشر به اقدامات وحشیانه‌ای انجامیده که وجدان بشر را برآشفته...» به این معنا که باید پذیریم دو جنگ جهانی اول و دوم یک سیاست جنایی واحد جهانی برای اداره امور جهان نبوده؛ به طور کلی می‌توان این اعلامیه را به عنوان یک پایه حقوقی معتبر

و منشور معرفتی سیاست جنایی دانست که بر اساس آن تمام جهانیان باید با تمامی سیاستهای ضد بشری مبارزه کنند. لذا در همین راستا کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد شکل می‌گیرد که البته امروزه تبدیل به شورای حقوق بشر شده است. این شورا زیرمجموعه مجمع عمومی است (Jean-Pierre, 1985: 31-38).

۲-۱. منشور ملل متحد: این منشور در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو در پایان کنفرانس ملل متحد درباره تشکیل یک سازمان بین‌المللی به امضا رسید و در ۲۴ اکتبر همان سال لازم‌الاجرا شد. به جرئت می‌توان این متن حقوقی را «منشور قانونی سیاست جنایی بین‌المللی» نامید. این منشور به خوبی اهداف سازمان ملل را در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مورد توجه قرار می‌دهد. در پاراگراف اول ماده یک فصل اول، با اشاره به هدف «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و انجام اقدامات جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح» (مهدویان، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۱۵-۲۱۶/۹۰) به اصل پیشگیری که یکی از اصول مهم سیاست جنایی و یا به عبارتی، جزئی از تعریف آن است اشاره می‌نماید. یکی از فصلهای جنجالی منشور ملل متحد که در واقع باید از آن به عنوان «سلاح سیاست جنایی کیفری بین‌الملل» یاد نمود، فصل هفتم منشور و زیر عنوان «اقدام در موارد تهدید علیه صلح - نقض صلح و اعمال تجاوز» می‌باشد. در واقع این فصل طی ۱۴ ماده، جنبه‌های اربعی و اقدامات عملیاتی لازم از سوی شورای امنیت را جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بیان می‌دارد.

باید متذکر شد که بر خلاف روح مقدمه منشور و فضای حاکم بر کل منشور، ایدئولوژی حاکم بر فصل هفتم، یک «ایدئولوژی اربعی» است. در هر صورت توسل و تمسک شورای امنیت سازمان ملل متحد به این متن حقوقی، جهت مداخله در مخاصمات نظامی بین‌المللی و منطقه‌ای کم نبوده و حتی رو به افزایش است. مانند آنچه که در قضیه دخالت نظامی ناتو در کوزوو و در جریان سرکوب ارتش صربستان اتفاق افتاد. یا آنچه که در پی «عملیات طوفان صحرا» بر ضد عراق و اخراج نیروهای عراقی از کویت با حمایت قطعنامه شورای امنیت صورت گرفت.

۲. حیطة سخت‌افزاری: نهادهای مداخله‌گر

در این قسمت سخن از نهادهای دارای شأن قانون‌گذاری است که در وقایع بین‌المللی و حوادث ناقض صلح و امنیت و حقوق بشر با صدور قطعنامه یا بیانیه مداخله مستقیم می‌نمایند.

۲-۱. مجمع عمومی سازمان ملل: مجمع عمومی ارگان اصلی سازمان ملل محسوب می‌شود. با عنایت به ماده ۹ منشور می‌توان مجمع را به یک «پارلمان بین‌المللی» تعبیر نمود. همه اعضا با حداکثر ۵ نماینده و یک حق رأی در مجمع حضور دارند. علی‌رغم اختیاراتی که مجمع در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دارد، مع الوصف بیشتر قطعنامه‌هایش در حد بیانیه‌های تبلیغاتی و ارشادی کاربرد دارند. تنها یک بار در سال ۱۹۵۰ میلادی در قضیه کره شمالی و آن هم با فشار آمریکا، به دلیل توهان مکرر شوروی در شورای امنیت، دست به صدور بیانیه‌ای به نام «اتحاد برای صلح» یا «آکسون» زد که ماهیتاً الزام آور بود (خبرگزاری مهر، سازمانهای بین‌المللی و چالشهای پیش رو (۴)، ۱۳۸۵/۲/۲). در فصل چهارم منشور سازمان ملل (ماده ۱۰) آمده است که مجمع عمومی «ممکن است به اعضای سازمان ملل متحد یا به شورای امنیت یا به هر دو توصیه‌هایی بنماید».

دقت در پاراگراف ۲ و ۳ ماده ۱۱ نشان می‌دهد که مجمع عمومی در تمامی اموراتی که می‌تواند محل نظم و امنیت جهانی باشد دخالت نموده، آن را به بحث گذاشته و به طرفهای موضوع و از جمله شورای امنیت توصیه‌هایی بنماید و یا حتی مسئله را به شورای امنیت ارجاع دهد. بنابراین می‌توان چنین پنداشت که مجمع عمومی می‌تواند به سان مرکز سازمان‌دهی و هدایت سیاست جنایی بین‌المللی عمل نماید (Manuel, 2002: 196). به ویژه که می‌تواند با داشتن شش کمیسیون و گروه کاری، از جمله کمیسیون سیاسی و امنیتی و کمیسیون قضایی و ترسیم توصیه‌هایی برای شورای امنیت و اعضا به ویژه در امر پیشگیری، فعال عمل نماید. متأسفانه در سالهای اخیر، مجمع عمومی در خصوص پیشگیری از مخاصمات و درگیرها در نقاط مختلف جهان چندان قوی و فعال عمل ننموده است. مع الوصف یکی از دغدغه‌های اساسی در سالهای اخیر که مجمع عمومی سازمان ملل از پس حوادث

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده با آن درگیر شده مسئله مبارزه با تروریسم است. تا آنجا که تا به امروز ۱۷ قطعنامه در مجمع عمومی علیه تروریسم به تصویب رسیده. در این قطعنامه‌ها بر پابندی و سازگاری فرایند مبارزه با تروریسم، با حقوق بین‌الملل، به ویژه حقوق بین‌الملل پناهندگان و حقوق بین‌الملل بشردوستانه، تأکید شده است. به رغم یادآوری این نکته توسط قطعنامه که مبارزه علیه تروریسم باید با همکاری بین‌المللی و همراه با تقویت نقش سازمان ملل متحد باشد،^۱ متأسفانه به دلیل تک‌روپها و ملاحظات افراطی و غیر حقوقی ایالات متحده، در امر مبارزه با تروریسم - که البته بخش اعظم این تروریسم زائیده سیاست بین‌الملل آمریکاست - نقش سازمان ملل کم‌رنگ و عملاً این بخش از قطعنامه‌ها از سوی آمریکا به هیچ‌انگاشته شده است (ر.ک: بعیدی‌نژاد، ۱۳۸۵).

نکته حایز اهمیت دیگر، نوع ارتباط مجمع عمومی با شورای امنیت است. متأسفانه قدرتهای برخوردار از حق وتو با نوع سیاستهایی که در پیش می‌گیرند، تمامی توصیه‌ها و مآل‌اندیشیهای مجمع عمومی را خنثی و بی‌اثر می‌نمایند. در عمل، چگونگی برخورد با ناامنیهای بین‌المللی توسط شورای امنیت، نقش مجمع عمومی را از یک نهاد شورایی ارشادکننده که حتی ظرفیت صدور قطعنامه‌های الزام‌آور را هم دارد، به یک مجلس نمایشی و بی‌اثر تقلیل داده است. این حجم از قطعنامه‌های مجمع عمومی در خصوص تروریسم و چنین نتایج و عملکردهایی که از خروجی شورای امنیت پدیدار می‌شوند آن‌چنان ناهمخوانی دارند که تصور یک سیاست جنایی بین‌المللی منسجم در مبارزه با تروریسم را با مشکل مواجه نموده است چه رسد به مبارز علیه ناامنیهای فراگیر و ضد صلح جهانی.

۲-۲. شورای امنیت: اگرچه فصل اختصاصی به شورای امنیت در منشور ملل متحد، فصل پنجم است و در آن ساختار و کارکرد آن را تبیین می‌نماید، اما فصل ششم و هفتم این منشور را نیز می‌توان به دستورالعمل عملیاتی شورای امنیت برای مداخله در نزاعهای بین‌المللی یا پیشگیری از آنها تشبیه نمود. به هر ترتیب با دقت

1. Assemblée générale, A/RES/60/158, 28 Février 2006.

در فصل ششم، زیر عنوان «حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات»، و فصل هفتم با عنوان «اقدام در موارد تهدید علیه صلح - نقض صلح و اعمال تجاوز»، می‌توان با یک نگاه کیفرشناسانه مبتنی بر سیاست جنایی، مجموعه اقدامات شورای امنیت را به عناوین سه‌گانه «اقدامات میانجی‌گرانه»، «اقدامات تحریمی» و «اقدامات قهری» تفکیک نمود. اگر تلویحاً بپذیریم که جامعه بین‌المللی مدلی از یک جامعه فراگیر مردم‌سالار است، باید گفت که دو متغیر کیفری و میانجی‌گری در کارویژه‌های شورای امنیت نهفته است.

۲-۲-۱. اقدامات میانجی‌گرانه شورای امنیت: میانجی‌گری در معنای وسیع کلمه مدنظر است و شامل میانجی‌گری به معنای خاص، داوری و سازش (مصالحه) می‌گردد (لازرو، ۱۳۸۲: ۸۴). لذا منشور ملل متحد در پاراگراف اول ماده ۳۳ می‌گوید: «طرفین هر اختلاف که ادامه آن محتمل است حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر اندازد باید قبل از هر چیز از طریق مذاکره، میانجی‌گری، سازش، داوری، رسیدگی قضایی و توسل به مؤسسات یا ترتیبات منطقه‌ای یا سایر وسایل مسالمت‌آمیز بنا به انتخاب خود راه حل آن را جستجو نمایند» (Jean-Pierre: 1985:567). بلافاصله در پاراگراف دوم همان ماده اشاره می‌کند که «شورای امنیت می‌تواند در صورت اقتضا از طرفین بخواهد تا اختلافات خود را با شیوه‌های مزبور حل کنند».

بنابراین شورای امنیت در اینجا در لباس یک میانجی‌گر، پس از تلاش برای مصالحه طرفهای درگیر در یک قضیه ممکن است پیشنهادها و توصیه‌هایی را به طرفین ارائه دهد (پاراگراف ۱ از ماده ۳۶) (Ibid.: 603). باید اذعان نمود که به رغم فعال بودن شورای امنیت در این زمینه، متأسفانه به نظر می‌رسد که همواره در این فعالیتها چندان کامیاب و موفق نبوده است. برخی دلایل آن مشکلات حقوقی و قضایی به نحوه مداخله میانجی‌گرانه برمی‌گردد (Ibid.). و برخی نیز ناشی از تضعیف جایگاه شورای امنیت نزد اعضای سازمان ملل می‌باشد. دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارش خود تحت عنوان «به سوی آزادی بیشتر: توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه» اعتراف می‌کند که:

شوربختانه پیشینه موفقیت آمیز ما در اجرای موافقتنامه‌های صلح، با پاره‌ای کوتاهیهای زیانبار لکه‌دار شده است. در دهه ۱۹۹۰ پس از بسته شدن قرارداد صلح در چند مورد، صحنه‌های خشونت آمیز و دلخراش دیده شد. رویدادهای آنگولا و رواندا در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ نمونه‌هایی بارز است. کمابیش نیمی از کشورهایی که از جنگ‌هایی می‌یابند، در ظرف پنج سال بار دیگر به گرداب جنگ می‌افتند (امیری وحید، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۱۳-۲۱۴/۶۴).

سپس دبیر کل در جایی دیگر ضمن پذیرش تلویحی ضعف شورای امنیت می‌گوید:

وظیفه ما این نیست که جایگزینی برای شورای امنیت به عنوان منبع اقتدار بیابیم بلکه مسئولیت ما این است که کارایی آن را افزایش دهیم (همان).

صرف نظر از تمام اینها یکی از مشکلات امروزی شورای امنیت بحران مشروعیتی است که در دیدگاه سایر کشورها غیر از پنج عضو دائم شورای امنیت وجود دارد. چرا که الگوی ساختاری شورای امنیت فعلی، از دموکراتیک نبودن رنج می‌برد (مه‌دیوان، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۱۵-۲۱۶/۹۱).

۲-۲-۲. اقدامات تحریمی شورای امنیت: اقدامات تحریمی شورای امنیت را می‌توان نوعی از «متغیرهای کیفری» دانست که در بستر سیاست جنایی بین‌المللی اعمال خواهد شد. شورای امنیت در راستای مقابله و مبارزه علیه تهدیدهایی که ممکن است صلح و امنیت جهانی را به خطر اندازد، طبق ماده ۴۱ منشور ملل متحد، ممکن است دست به اقدامات تحریمی بزند. این ماده مقرر می‌دارد:

شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اجرای تصمیمات آن شورا، مبادرت به چه اقداماتی که متضمن به کارگیری نیروی مسلح نباشد، لازم است. و می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد که به این قبیل اقدامات مبادرت ورزند. این اقدامات ممکن است شامل متوقف ساختن تمام یا قسمتی از روابط اقتصادی و ارتباطات راه آهن، دریایی، هوایی، پستی، تلگرافی، رادیویی و سایر وسایل ارتباطی و قطع روابط سیاسی باشد.

البته مجوز چنین تصمیماتی بر اساس ماده ۳۹ صادر شده است. اما از ماده ۳۹ و

۴۰ می‌توان برداشت نمود که قبل از تحریم، دو مرحله «توصیه» و «اقدامات موقتی» مورد توجه قرار گرفته‌اند و نهایتاً در صورت مؤثر نبودن آنها شورا می‌تواند متوسل به ماده ۴۱ شود که بدون شک آن را می‌توان نوعی «محرومیت از حقوق بین‌المللی» به حساب آورد.

البته باید پرسید «وضعیت‌های وخیم رو به تزاید» که مداخله فوری شورای امنیت را با استناد به ماده ۴۰ توجیه می‌کنند کدامند؟^۱ آیا توسل به ماده ۴۰، مستلزم احراز «صلاحیت شکلی» وضعیت تهدید آمیز علیه صلح، و همچنین نقض صلح و علل تجاوز نیست؟ (Jean-Pierre, 1985: 669-670) این وضعیت تهدید آمیز ناقص، و یا وضعیتی که می‌تواند منجر به تجاوز شود، کدام است؟ دوگانگی شورای امنیت در تفسیر از «وضعیت‌های وخیم و تهدید آمیز علیه صلح»، در سال‌های اخیر بسیار عامیانه و ناشیانه شده است. چرا که شورای امنیت در قطعنامه شماره ۱۶۹۶ مورخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶ میلادی،^۲ از ایران می‌خواهد که به موجب ماده ۴۰ فصل هفتم منشور! تعلیق غنی‌سازی خواسته شده از سوی آژانس را اجرا نماید. و در بند ۸ قطعنامه، ایران را تهدید به استفاده از ماده ۴۱ که همانا نوعی اقدام تحریمی و مبتنی بر ایدئولوژی اربعابی است، می‌نماید.^۳ سؤال این است که چگونه می‌توان فعالیت‌های هسته‌ای صلح آمیز و تحت نظارت آژانس را «تهدید علیه صلح» یا «نقض صلح» نامید، اما کشته شدن چهار نیروی سازمان ملل در حال پاسداری از صلح در حمله آشکار، عمدی و با سبق تصمیم نیروهای اسرائیلی را نقض و تهدید صلح ننماید!

ویژگی اساسی ماده ۴۱ عدم به کارگیری نیروهای مسلح می‌باشد. ولی در عین حال نوعی توافق همگانی بر تحریم‌های سیاسی و اقتصادی است. تعیین نوع

۱. ماده ۴۰ منشور ملل متحد می‌گوید: «به منظور جلوگیری از وخامت وضعیت، شورای امنیت می‌تواند قبل از آنکه بر طبق ماده ۳۹ توصیه‌هایی بنماید. یا درباره اقداماتی که باید معلول گردد، تصمیم بگیرد. از طرف‌های ذی‌نفع بخواهد اقدامات موقتی را که شورای امنیت ضروری یا مطلوب تشخیص می‌دهد انجام دهند. اقدامات موقتی مذکور به حقوق یا ادعاهای موقعیت طرف‌های ذی‌نفع لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. شورای امنیت تخلف در اجرای اقدامات موقتی را چنان که باید و شاید در نظر خواهد گرفت.»

2. Conseil de sécurité, Résolution 1696 (2006), S/RES/1696 (2006) cite par; www.un.org/Frenche/do cs/sc/2006/cs 2006.htm.

3. S/RES/1697 (2006), www.un.org.

تحریمها، گستره و مدت آنها، هر کدام متغیری است که می‌تواند با تعدیل یا تشدید، ویژگی ارضایی یا پیشگیرانه این مجازات را تشدید نماید. البته نباید فراموش کرد که معمولاً اولین قربانیان چنین تحریمهایی قبل از دولتها و حاکمیت هر کشوری، مردم آن کشور خواهند بود. مع الوصف یکی از تحریمهای اعمال شده بر اساس فصل هفتم منشور؛ ماده ۴۱ آن، تحریم کشور یوگسلاوی سابق، طبق بند ۶ از قطعنامه شماره ۷۱۳ (۲۵ سپتامبر ۱۹۹۱) شورای امنیت می‌باشد.^۱

۲-۲-۳. اقدامات قهری شورای امنیت: یکی از مهمترین مباحث در دهه گذشته و یا حتی قبل از آن، از زمان شروع حوادث یوگسلاوی سابق، تا به امروز که دنیا در حال تحمل صدمات ناشی از جنگ غیر قانونی آمریکا علیه عراق می‌باشد، همانا چگونگی احراز شرایط کاربرد قوه قاهره علیه دولتها و گروههای برهم زننده صلح و امنیت بین‌المللی است. به نظر می‌رسد بازشکافی ابعاد این مسئله حتی مهمتر از داستان اصلاح ساختار شورای امنیت باشد. البته بدیهی است هر چه ساختار شورا عادلانه‌تر شکل بگیرد، این تصمیم‌نهادی و سرنوشت‌ساز شورا نیز برای مداخله عادلانه‌تر خواهد بود. در همین راستا باید توجه داشت اگرچه پاراگراف ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد، دولتها را از دخالت در امور داخلی دیگر دولتها منع می‌نماید. اما این امر ظاهراً نافی اعمال «اقدامات قهری» پیش‌بینی شده در فصل هفتم منشور نیست (رضایی‌نژاد، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۰۵-۲۰۶/۵۲). در هر صورت باید تأکید نمود که دستیابی به یک نظر مشترک برای کاربرد زور کار آسانی نیست. ماده ۴۲ منشور ملل متحد در راستای صدور مجوز مداخله و تبیین حدود و ثغور آن می‌گوید (Jean-Pierre, 1985: 705):

در صورتی که شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی شده در ماده ۴۱ کافی نخواهد بود یا ثابت شده باشد که کافی نیست می‌تواند به وسیله نیروی هوایی - دریایی یا زمینی به اقدامی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است مبادرت کند. این اقدام ممکن است مشتمل بر تظاهرات و محاصره و سایر عملیات نیروهای هوایی دریایی یا زمینی اعضای ملل متحد باشد.

1. Resolution 713 (1991), www.un.org.

نباید شك نمود که صلاحیت توسل به اقدامات قهری و نظامی تنها و تنها در اختیار شورای امنیت است. البته اعتقاد بر این است که برای به کارگیری این ماده باید ابتدا شرایط ماده ۳۹ احراز شود. اما برخی شارحان لزوم احراز و پشت سر گذراندن ماده ۳۹ و یا حتی ۴۱ را قبل از اعمال اقدامات قهری لازم نمی‌دانند (Ibid.: 708). مع الوصف به نظر می‌رسد تشخیص زمان و وضعیت رجوع به ماده ۴۲ امری مشکل باشد. لذا دبیر کل در گزارش هزاره سوم با اعلان اینکه شورای امنیت باید برای کاربرد زور به یک نظر مشترک برسد، معیارهای پنج‌گانه‌ای را ارائه می‌دهد که عبارتند از: میزان جدی بودن تهدیدها، وجود هدف مناسب برای عملیات نظامی (هدفها واقعی باشد و در پس هدفهای اعلام‌شده، مقاصد دیگری پنهان نباشد)، اقدام دیگری جز کاربرد زور برای رفع تهدید کافی نباشد، متناسب بودن اقدام نظامی پیشنهادی و تهدید مورد نظر و نهایتاً وجود امکان معقول و منطقی برای موفقیت (امیری وحید، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۱۳-۲۱۴/۶۴). بی تردید در مکانیسم مداخله شورای امنیت از دیدگاه حقوق جزا و سیاست جنایی، چیزی جز ارعاب و یا حتی طرد هدف مورد نظر دنبال نمی‌گردد. تا به امروز شورای امنیت در چندین مورد متمسک به این حربه شده است. دخالت در جنگ عراق علیه کویت و سرکوب نیروهای عراقی در سال ۹۰-۹۱ و همچنین حمله به صربستان در خصوص پرونده کوزوو. یکی از مباحث همسو، مسئله کاربرد زور از سوی اعضای سازمان ملل متحد است. ماده ۲ در پاراگراف چهار خود صراحتاً چنین استفاده‌ای را ممنوع دانسته اما ماده ۵۱ منشور ملل متحد اعلام می‌کند:

تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عمل آورد، هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه فردی یا دسته‌جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد....

با توجه به نقض مکرر قوانین بین‌المللی در سالهای اخیر توسط آمریکا، انتظار این بود تا دبیر کل سازمان ملل این ماده را به نفع کشورهای زورمدار همچون آمریکا تفسیر نکند. اما این اتفاق نیفتاد و دبیر کل با ارائه تفسیری موسع در بند ۱۲۴ گزارش خود می‌گوید (دستمالچی، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۱۳-۲۱۴/۷۵):

ماده ۵۱ منشور که از حق ذاتی کشورهای مستقل برای دفاع از خود در برابر حمله مسلحانه حمایت می‌کند، تهدیدهای قریب الوقوع را یکسره پوشش داده است. حقوق دانان از مدتها پیش پذیرفته‌اند که این ماده، حمله قریب الوقوع و همچنین حمله‌ای را که انجام شده است، پوشش می‌دهد.

این نحوه برداشت متأسفانه مورد سوء استفاده قدرتها خواهد بود. در نهایت باید گفت که در راستای ترسیم و تنظیم سیاست جنایی بین‌المللی، ضروری‌ترین نیاز امروز مشارکت عادلانه دولتها و ملتها در تمامی سطوح سازمان ملل است. قطعاً کمیسیون حقوق بین‌الملل و شورای حقوق بشر این نهاد نیز می‌توانند به عنوان شوراهاى معین، بستر شکل‌گیری هر چه بهتر این سیاست جنایی را ترسیم نمایند.

۳. سیاست جنایی قضایی بین‌المللی

این نوع سیاست جنایی شامل شکل دادگاهها و تصمیمها و رویه‌های دادگاههای بین‌المللی می‌گردد. تحلیل و بررسی سیاست جنایی قضایی در زمینه حمایت از حقوق، شامل چگونگی و فرایند اعمال مقررات بین‌المللی کیفری یا نحوه تعامل بین حقوق داخلی و حقوق بشر و حمایت از آن می‌گردد (لازرز، ۱۳۸۲: ۱۲۳). بنابراین در این حیطه ضمن امکان بررسی ساختار و نحوه شکل‌گیری دادگاههای کیفری بین‌المللی، می‌توان به آرا و رویه‌های قضایی نیز اشاره نمود. بر اساس ماده یک اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، این دیوان به موجب منشور ملل متحد به عنوان رکن مهم قضایی (حقوقی) سازمان تأسیس شده، طبق مقررات این اساسنامه تشکیل یافته و انجام وظیفه خواهد نمود. این دیوان همواره می‌تواند نقش مهمی در حل اختلافات بین‌المللی داشته باشد. به گونه‌ای که حتی گاهی یکی از مهمترین راههای دست‌یافتنی در ماده ۳۳ منشور ملل متحد، همین دادگاه است که می‌تواند در محدوده محورهاى چهارگانه صلاحیتش^۱ نسبت به کلیه اموری که طرفین دعوی به آن رجوع می‌کنند و همچنین نسبت به موارد خاصی که به موجب منشور ملل

۱. منشور ملل متحد و اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، ر.ک: < www.onu.org >.

۲. طبق پاراگراف دوم ماده ۳۶ اساسنامه دیوان.

متحد یا به موجب عهدنامه و قراردادهای جاری که پیش‌بینی شده، صلاحیت رسیدگی داشته باشد. برای مثال می‌توان به اختلافات دولت خودگردان فلسطین و اسرائیل دربارهٔ ساخت دیوار حایل اشاره نمود که مجمع عمومی در قطعنامهٔ ۸ دسامبر ۲۰۰۳ در خصوص آثار حقوقی ساخت دیوار استفسار می‌کند و دیوان می‌گوید:

مسئولیت اسرائیل به عنوان یک دولت اشغالگر محرز است و اسرائیل با ساخت دیوار حایل تعهدات بین‌المللی خود را نقض کرده است... (ضیایی بیگدلی، حقوق کوه، شمارهٔ ۵۴/۵۴).

در طی تحولات اواخر قرن بیستم نیز یکی از دادگاه‌های بین‌المللی، تحت عنوان دیوان کیفری بین‌المللی در هفدهم ژوئیهٔ ۱۹۹۸ در شهر رم متولد شد و با دو ویژگی متمایز نسبت به دادگاه‌های کیفری بین‌المللی اختصاصی (یعنی دادگاه بین‌المللی یوگسلاوی سابق و رواندا) کار خود را آغاز کرد. در واقع باید گفت که اگر دیوان بین‌المللی دادگستری نهاد قضایی و رسیدگی‌کننده به دعاوی حقوقی سازمان ملل است، دیوان کیفری بین‌المللی، نهادی کیفری و مبتنی بر معاهده است که به مهمترین جرایم بین‌المللی رسیدگی می‌نماید. اولین تمایز این دادگاه با دادگاه‌های کیفری اختصاصی فوق این است که بر خلاف آنها که صلاحیتشان بر مبنای اصل تفوق (primauté) بر محاکم داخلی شکل گرفته، صلاحیت این دادگاه تکمیلی است. یعنی همانند دادگاه‌های داخلی، صلاحیت اصلی و ابتدایی جهت تعقیب، محاکمه و مجازات جنایتکاران را دارند، اما در موارد مهمتر یا زمانی که دادگاه داخلی نتواند یا نخواهد، این دادگاه مکماً علیه جنایتکاران اقدام خواهد نمود. تمایز دیگر این است که این دادگاه حتی المقدور فقط به مهمترین جرایم بین‌المللی یعنی نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و تجاوز ارضی رسیدگی می‌نماید و در سایر موارد باید به محاکم داخلی کشورها مراجعه نمود (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۳: ۳۷).

این دادگاه جدیداً دست به کار رسیدگی به پروندهٔ برخی جنایتکاران بین‌المللی شده است. از جمله اینکه در سالهای اخیر شورای امنیت با انتقال «چارلز تیلور»

رئیس جمهور سابق لیبیا به دیوان کیفری بین‌المللی موافقت نموده است.^۱ به علاوه در جدیدترین حرکت دادگاه، در ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۸ دادستان دادگاه آقای لوئیس مورنو او کامپو، کیفرخواستی را علیه حسن عمر (احمد) البشیر رئیس جمهور سودان به اتهام ارتکاب جنایت علیه بشریت و جرایم جنگی در قضیه دارفور صادر نموده است.^۲ البته این کیفرخواست با واکنش کشورهای مسلمان و حتی روسیه و چین مواجه گردیده است. جدیدتر از همه آنها، اقدام شورای امنیت در صدور قطعنامه ۱۹۷۰ علیه وضعیت لیبی است که به دنبال مواجهه نظامی و بی‌محابای معمر قذافی با مردم معترض لیبی صورت گرفت. بلافاصله دادستان و رئیس دیوان کیفری بین‌المللی نیز با استقبال از این تصمیم شورای امنیت آمادگی خود را برای همکاری و پیگیری پرونده‌های احتمالی اعلام نموده‌اند تا آنجا که دادستان کیفرخواستی هم صادر نمود.^۳ به هر حال، به نظر می‌رسد دایره سیاست جنایی قضایی با تشکیل این دیوان کیفری بین‌المللی تکمیل گردیده و در حال حاضر میزان توفیق این دادگاه نیز بستگی به همکاری کیفری کشورها دارد. از لحاظ آیین دادرسی نیز که در این دادگاه اعمال خواهد شد و هم از حیث رویه قضایی باید منتظر گذر زمان بود تا کم‌کم ضمن کسب تجربه اشکالات و ایرادات عملی آن مشخص گردد.

اما دادگاههای کیفری بین‌المللی اختصاصی نیز به عنوان بخشی دیگر از مباحث تشکیل دهنده مربوط به سیاست جنایی قضایی، حایز اهمیت می‌باشند. اگرچه ویژگی موقتی بودن و یا منطقه‌ای بودنشان تا حدودی از جنبه‌های بین‌المللی آنها می‌کاهد. مع الوصف به همین اندازه که این دادگاهها تجربه‌های گرانبهایی برای

۱. شورای امنیت چارلز تیلور را به دادگاه لاهه سپرد (ر.ک: <www.baztab.com>، ۱۹ فروردین ۱۳۸۵).

2. Document: ICC-OTP-20080714-PR341-FRA, Le Procureur de la CPI engage des poursuites contre le Président du Soudan, Hassan Ahmad AL BASHIR, pour génocide, crimes contre l'humanité et crimes de guerre au Darfour. 14 juillet 2008.

3. Document n° S/Res/1970 (2011).

دادگاه کیفری بین‌المللی محسوب می‌شوند، سهم بسزایی در پی‌ریزی این سیاست جنایی دارند.

با این همه تا زمان تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی، به دلیل موقتی و موضعی بودن واکنش‌های سازمان ملل متحد در قبال حوادث اواخر قرن بیستم، نمی‌توانیم هیچ پیش‌زمینه منسجم معرفتی در باب شکل‌گیری این سیاست جنایی تصور کنیم، به‌ویژه در بخش مهم آن یعنی مجازات‌ها. لذا پس از مواد ۲۳ و ۲۴ اساسنامه دادگاه‌های کیفری رواندا و یوگسلاوی سابق، ماده (۱) ۷۷ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی تا حدودی کاملتر به نظر می‌رسد. به علاوه بند ۲ ماده فوق نیز برخی مجازات‌های مالی را مد نظر قرار می‌دهد که تا آن زمان در بُعد بین‌المللی‌اش بی‌سابقه می‌باشد. با همه این اوصاف باید اقرار نمود که بسترهای معرفتی تبیین یک سیاست جنایی بین‌المللی هنوز با ابهامات متعددی روبروست. این ابهام معرفتی مربوط می‌شود به تداخل همزمان گرایش‌های «امنیت‌گرایی» و «انسان‌گرایی» و اینکه معمولاً کاربرد ابزاری «حقوق کیفری» با «کارکرد سمبلیک» آن یعنی اراده تأیید و حمایت از ارزش‌های مشترک انسانی، تداخل می‌نماید.

به این ترتیب با امکان تصور دو نمونه معرفتی سیاست جنایی، یعنی سیاست جنایی «مدل استبدادی» و سیاست جنایی «مدل ایدئالیستی»، باید گفت ابهام فوق گاهی که به برتری و تفوق یک مدل خود کامه تحریک می‌شود به تناقض می‌انجامد. به گونه‌ای که این تناقض گاهی به سمت توجیه یک جنگ بی‌رحمانه علیه «جنایت» می‌رود. در حالی که در مدل سیاست جنایی ایدئالیستی، شکلی از مدل لیبرالیستی ترویج می‌شود که منجر به ادغام ابزارهای بین‌المللی حمایت از حقوق بشر می‌گردد (Delmas-Marty, 2004: 2).

بنابراین به عنوان مثال از مدل اول، کنوانسیون‌های بین‌المللی در مورد جنایات ارتكابی در سطح بین‌المللی مانند مبارزه علیه تروریسم بین‌الملل، پولشویی و یا جنایات سازمان‌یافته، ظهور پیدا می‌کند. در حالی که جنایات فراملی مورد رسیدگی توسط دادگاه‌های کیفری بین‌المللی اختصاصی و دیوان کیفری بین‌المللی (CPI) بیشتر مربوط به مدل ایده‌نالیستی مبتنی بر اشکال لیبرال می‌باشد.

نتیجه گیری

۱. شک و تردیدی نیست که حقوق کیفری بین الملل واقع بین و عدالت خواه که در قالب یک سیاست جنایی بین المللی همه جانبه شکل گرفته همان گونه که حوادث ۱۱ سپتامبر را محکوم می کند باید اشغال و کشتار غیر نظامیان عراقی و افغانی و قتل عام مردان و زنان و کودکان لبنان و ترور روزانه مردم فلسطین را هم محکوم نماید. شاید قانون گذاران بین المللی بر خلاف متولیان حقوق داخلی، به ندرت عادت به استفاده از حقوق کیفری دارند. عنصر کیفری متصل به کنوانسیونهای بین المللی غالباً، تنها یک وجه تبعی برای این کنوانسیونها محسوب می گردد و هیچ گاه موضوع بررسی و مطالعه عمیق قانون گذاران قرار نمی گیرد. جهانی شدن اقتصاد، جهانی شدن حقوق و نهایتاً جهانی شدن حقوق کیفری سرنوشت حقوق کیفری بین الملل را آن چنان که باید مورد ارج گذاری و مذاقه قرار نمی دهند. جهانی شدن حتی از نوع حقوقی اش متأسفانه با وجود همه منافع و مزایایی که می تواند داشته باشد، یکسره در خدمت نوعی هژمونی و بازی و توطئه قرار گرفته است. تیغ دو دمی که گاهی مدافع حقوق کیفری بین الملل منطبق بر منافع منادیان آن است و گاهی این نهاد حقوقی را به هر نحو دیگری در پای مصالح خویش ذبح می کند. در چنین حقوق کیفری، سیاست شدیداً متغیر و عوام فریب بین الملل است که امور را اداره می نماید. در حالی که کارکرد اساسی حقوق کیفری بین الملل آرمانی و عدالت کیفری بین المللی جز با روشن نمودن صادقانه افکار عمومی جهانیان تعبیر نمی گردد و این یعنی تغییر دادن نگرش و قضاوت در خصوص جنایات بین المللی با وعده به عدم تکرار و بازگشت ارتکاب آنهاست.

۲. دادگاههای کیفری بین المللی معاصر در پاسخ به ستمها و ظلمهای بی حد و حصری که بر مردم بخشی از اروپا و آفریقا روا شد، شکل گرفت تا آلام و دردهای بی گناهان را تسکین بخشد. اما به نظر می رسد این دادگاهها علی رغم اینکه سبب تلاش حداقلی جامعه بین المللی هستند، آن چنان که باید کارآمد نبوده اند. میلو شوویچ، که یکی از بزرگترین جانباختگان روزگار در کسوت رهبر یک کشور بود،

به سادگی در زندان لاهه می‌میرد تا آخرین امید مادران و فرزندان داغ‌دیده بوسنی و کوزوو برای دیدن اجرای عدالت و صدور حکم او، به یأس مبدل شود. عدالت کیفری ای که از حفظ جان یک مجرم این چنین ناتوان نشان می‌دهد چگونه می‌تواند عدم وقوع جنایات جدید روزافزون را در نقاط مختلف دنیا پاسخ بگوید.

۳. به درستی می‌توان ادعا نمود که از دادگاه نظامی نورنبرگ به بعد آهنگ پویایی حقوق کیفری بین‌الملل کند بوده است. چرا که اگر این جریان جدی و تأثیرگذار می‌بود باید حوادث دهشتناک بعدی همچون قتل عام اتمی هیروشیما و ناکازاکی و کشتار ویتنام را مورد رسیدگی قرار می‌داد. همه این ترندها ابتدائاً مربوط به فضای عمومی حقوق بین‌الملل است و اینکه چه باید کرد تا چنین مشکلاتی برطرف گردند، دقیقاً به چه نباید کردها برمی‌گردند. به علاوه، به تدریج قواعد بین‌المللی باید در قوانین داخلی گنجانده شوند تا در هنگام ضرورت، مشکلات متعددی بر سر راه برخورد با جرایم بین‌المللی، از جمله صلاحیتها مطرح نگردد. اصل صلاحیت جهانی چونان که در کشورهایی مانند بلژیک و آلمان جهت رسیدگی به جرایم بین‌المللی تجویز و تصویب شده مورد توجه سایر کشورها قرار گیرد تا در مواقع بحرانی به شرط عدم سوء استفاده حاکمیتها از این ابزار، جهت محاکمه و رسیدگی به جرایم بین‌المللی مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

۴. کشورهایی که عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند باید قبل از همه به الزامات یک سیاست جنایی بین‌المللی پایبند شوند. تجربه جدید جامعه بین‌المللی در مواجهه با حوادث لیبی، مصر، تونس، یمن و بحرین گویای تأثیرپذیری بیش از حد قدرتها از سیاست خودتراشیده بین‌الملل تابع منافع ملی این کشورهاست. این سیاست باعث گردیده تا با وجود آغاز هماهنگ و قانونی موضع‌گیری بین‌المللی علیه برخی از این حوادث، به تدریج هر کشوری به دنبال جستجوی منافع مادی خویش در این حوادث برود.

کتاب‌شناسی

۱. امیری وحید، مجتبی، «سازمان ملل متحد در سده بیست و یکم؛ نگاهی به اصطلاحات محتوایی و ساختاری سازمان ملل متحد»، نشریه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۳-۲۱۴.
۲. بعیدی‌نژاد، حمید و محمدحسن دریایی و مهدی علی‌آبادی، تحول در ساختار نظام ملل متحد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵ ش.
۳. جعفری، فریدون، نقش اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در جهانی‌سازی حقوق کیفری و چالشهای آن، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ ش.
۴. حسینی، سیدمحمد، سیاست جنایی در اسلام و در جمهوری اسلامی ایران، انتشارات دانشگاه تهران و «سمت»، ۱۳۸۳ ش.
۵. حسینی‌نژاد، حسینقلی، حقوق کیفری بین‌المللی، نشر میزان، ۱۳۷۴ ش.
۶. خبرگزاری مهر، سازمانهای بین‌المللی و چالشهای پیش رو (۴)، ۱۳۸۵/۲/۲.
۷. دستمالچی، اصغر، «اصلاح ساختار سازمان ملل»، نشریه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۳-۲۱۴.
۸. رایجیان اصلی، مهرداد، «جایگاه کیفر مرگ در جهان»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۱۱، ۱۳۸۳ ش.
۹. ربانی، رسول، «جهانی‌شدن و آینده فرهنگهای بومی»، نشریه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۵-۲۱۶.
۱۰. رضایی‌نژاد، ایرج، «حقوق بشر و حاکمیت دولتها، نگرشی تحلیلی بر پایه اسناد بین‌المللی»، نشریه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۰۵-۲۰۶.
۱۱. رضوی فرد، بهزاد، حقوق بین‌الملل کیفری، نشر میزان، ۱۳۹۰ ش.
۱۲. روح‌الامینی، محمود، حقوق جزا به منزله اخلاق جهانی شدن (ترجمه)، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، «بررسی نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در رابطه با آثار حقوقی ساخت دیوار حایل در سرزمینهای فلسطین اشغالی»، فصلنامه حقوق گواه.
۱۴. لازرژ، کریستین، درآمدی به سیاست جنایی، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، ۱۳۸۲ ش.
۱۵. منشور ملل متحد و اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، در تارنمای <www.onu.org>.
۱۶. مهدویان، حسن، «گسترش شورای امنیت: طرحها و دیدگاهها»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۵-۲۱۶.
۱۷. میرمحمدصادقی، حسین، دادگاه کیفری بین‌المللی، نشر دادگستر، ۱۳۸۳ ش.
۱۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، در سنامه تاریخ تحولات کیفری (سیاست جنایی)، تهیه و تنظیم ناصر قاسمی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۷۰-۷۱، عناوین ۶۲-۶۴.
۱۹. هاشمی، سیدحسین، ترویرسم از منظر حقوق اسلام و اسناد بین‌المللی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ ش.
۲۰. هنکین، لویی، «حقوق بشر از آرمان تا واقعیت»، ترجمه فرشید سرافراز، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۰۵-۲۰۶.

21. Behzad Razavifard, La pénalité dans le droit des juridictions pénales internationales,

- Edition: EUE, Allemagne, septembre 2010.
22. Delmas-Marty, Mireille, «Le droit pénal comme éthique de la mondialisation», Revue science criminelle, Janvier/Mars 2004.
 23. Delmas-Marty, Mireille, «Mondialisation et internationalisation des tribunaux», in: Apprendre à douter, questions de droit, question sur le droit, pulim, 2004, p. 785. And M. D. Marty, «Droit pénal et Mondialisation», in «Mélanges en L'honneur de Reynald OTTENHOF», Dalloz, 2006.
 24. Delmas-Marty, Mireille: les grands systèmes de politique criminelle, paris, puf, 1992.
 25. Hervé Assensio et Emmanuel Decaux, Droit international pénal, Pedone, 2003.
 26. Jean-Pierre Cot et Alain PELLET, La charte des nations unies, ECONOMICA et BRUYLANT, 1985.
 27. Loic Cadiet, Dictionnaire de la justice, Puf, 2004.
 28. Manuel Diez DE VEDLASCO VALLEJO, Les organisations internationales, Editions: Econmica, 2002.
 29. Michel Massé, «la place du droit dans la relation internationale», Revue sciences criminelle, N° (1) 2000.
 30. Pierre ANDER LAGEZE, La position de L'Etat Français face à la Justice pénale internationale et les perspectives dévolutions, in: La Justice pénale internationale, Pulim, 2002.
 31. Pradel, Jean, «vers une mondialisation du droit pénal» in: Mélanges Jean-Claude Soyser: l'honnête, homme et Le droit, L.G.D.J 2003.

اسناد و قطعنامه‌ها

32. Assemblée générale, A/RES/60/158, 28 Février 2006.
33. Charles Chaumont, L' O.N.U, puf, 1974, p.5.
34. Conseil de sécurité, Résolution 1696 (2006), S/RES/1699 (2006) cite par; www.un.org/Frenche/do cs/sc/2006/cs 2006.htm.
35. Document n° S/Res/1970 (2011).
36. Document: ICC-OTP-20080714-PR341-FRA, Le Procureur de la CPI engage des poursuites contre le Président du Soudan, Hassan Ahmad AL BASHIR, pour génocide, crimes contre l'humanité et crimes de guerre au Darfour. 14 juillet 2008.
37. Resolution 713 (1991), www.un.org.
38. S/RES/1697 (2006), www.un.org.